عروس ساسان (داستان ماه)

مقصود، رضا

داستان ماه‏ 1lدر قرن هفتم دربار ساسانی را پرده رنگینی از تجمل و خودپردازی‏ پوشانیده بود،خورشید عالمتاب را در سر سراهای وسیع و توی‏درتوی مدائن‏ روزنه‏ای نبوده و تقریبا بعلت عیش و نوش درباریان شب‏وروز را فراموش‏ کرده بودند،سراپرده‏ها مملو از زنان دنیا و دختران سیاه‏چشم و شوخ‏ ترک و تاتار بود،تمام شئون و امور مملکتی و کشور پهناور ساسانی در چهار دیوار مدائن محدود شده و سرکردگان‏ و مسئولان امور هریک مسئولیت و وظیفه خود را در خمهای شراب و آغوش‏ زنان گرم کرده بودند،و حکام ایالات و ولایات نیز به تبعیت از سران کشوری‏ تا آنجا که میتوانستند بر رعایا و مردم‏ فشار آورد و از هرنوع ظلم و اجحاف‏ دریغ نداشتند و در خطه ساسان روزی‏ نبود که صدها سر بی‏تقصیر به تیغ ظلم‏ بریده نشده و هزاران دست بر حریم‏ دیگران به زور تجاوز،دراز نشود- یزدگرد سوم نیز چون غریقی سرگشته، سیلاب عدم را تا گلوگاه خود احساس‏ کرده بهر نجات کشتی بی‏ستون و سکان‏ ایران‏زمین بهر اقدامی متشبث و از هر کوششی دریغ نداشت از داخل قلمرو ساسانی،طریق ملوک الطوایفی چون‏ سرطان پیکر مملکت را رو به انهدام میبرد 2lو از خارج از وراء بین النهرین آفتاب‏ اسلام از جزیرة العرب طلوع کرده و بسرعت به وسط آسمان میرسید و بهر جا نور میافکند کلمه«لا اله الا الله»چون‏ با رقه رحمت دژهای کفروظلم را متزلزل کرده و شعاع آن تا مرزهای‏ غرب و جنوب ایران رسیده و هرآن بیم‏ آن میرفت تا کاخهای ظلم‏وستم کلام‏ ایرانی سرنگون و ایرانیان یکباره از دل‏ و جان قبول اسلام کنند،اینک نسیم‏ ندای نبوت محمد(ص)از اسکلت سران‏ ساسانی عبور کرده و مغزواستخوان‏ یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی را منجمد میساخت.

دیگر دخل‏وخرج مملکت را مهاری‏ نبود و خزانه دولت را خرجهای کمر شکن صدها حرمسرای متشکله شاهزادگان‏ تهی کرده و بجای آموزش رزم‏وسیاست‏ امیرزادگان کاری جز عیاشی و باده‏ گساری نداشتند دختران و زنان یزگرد هرکدام با معشوقه‏های خود از هستی‏ و آنچه آنان را تهدید می‏کرد غافل به‏ عیش‏ونوش مشغول بودند.در میان‏ خاندان یزدگرد سوم دختری بود بسیار زیبا و خوش‏منظر و چون کوهی مملو از غرور و شوکت که مانند خار قلب حسود حرمسرائیان را مدام میخلید او هیچگاه به سیره و روش همگنان خود به مردان‏ بی‏هنر باده‏نوش الفتی نشان نداده و اغلب متفکر و مغموم وقت خود را در گوشه از قصر مدائن میگذرانید و گاه‏ و بیگاه به فراگرفتن خط و سواد نزد معلم پیرش مشغول بود و هیچگاه‏ نمی‏خندید و وجودش را سری عجیب‏ مسحور کرده بود همین حالات او سبب‏ شده بود که نهایت مورد علاقه و مراقبت‏ یزدگرد سوم باشد و منزه‏ترین ندیمه‏های‏ دربار را ملازم و مصاحب او کند روزی‏ یزدگرد پیره‏زنی از ندمای حرم خود را که به غایت عقل‏وکیاست و طینت پاک‏ مشهور بود بر آن داشت تا سر محجوری‏ شهربانو را بداند و خاطر شیدای او را تسلی دهد پیرزن ماه‏ها ملازمت و مصاحبت شهربانو را گزید تا بر طریق‏ گفتگو از او شنید.

که شبی شهربانو در نیمه ماه در خواب‏وبیدار میبیند که هودجی نورانی‏ از جانب مغرب آسمان بر بام حرم او فرود آمد و شجی ملکوتی بغایت زیبا که‏ بجامه سفید ملبس بو د از هودج بیرون‏ آمده با اشارات دست شهربانو را بداخل‏ هودج طلبید و با خود ساعتی بآسمان‏ برد،شهربانو چون ارواح طیبه و فرشتگان بر آسمان مدائن آرام‏آرام‏ حرکت میکرد و در زیر پای خود میدید که مدائن را غوغائی شگرف فراگرفته‏ است و گردبادی سخت طاق کسری را احاطه کرده و دیوارهای مرتفع قصر ساسانی یکی پس از دیگری بر فرق‏ ساکنان آن فرو میریزد،اجساد چون‏ برگهای پائیزی طعمه طوفان گشته و به‏ اطراف پرتاب می‏شوند،شهربانو را تحمل دیدار طاق می‏شود و گونه به ناخن‏ میخراشد و از ملکوت می‏شنود که‏ میگوید«ابرها پاره می‏شوند و اشعه‏ آفتاب تمام سرزمین ترا خواهد پوشانید، کافران و ظالمان ذلیل حق گشته تو تاجی مرصع بسر خواهی داشت».

2lندما چون بر خواب شهربانو وقوف‏ یافتند هریک به تعبیری متوسل شده تا خاطر شیدای شاهزاده را تسلی دهند، یکی میگفت که زوال دولت ساسانی‏ نزدیک شده همه میمیرند و پاره میشوند و تو عنان مملکت را بدست خواهی داشت، دیران که آتش حسد وجودشان را مشتعل‏ ساخته بود هریک شهربانو را به تهمتی‏ ژست منتسب ساخته و او را وبال دولت‏ ساسانی میخواندند و بر فنایش تدبیرها و حیله‏ها تدارک می‏دیدند،تا شبی،چند تن از غلامان به تحریک یکی از زنان‏ یزدگرد بر حریم شهربانو حمله‏ور شده‏ تا تیغ‏های زهرآگین خود را به قلب‏ دخترت فرو برند و از شر وجودش‏ حرمسرایشان آسوده شوند غلامان چون‏ شمشیر بر رختخواب شهربانو پرتاب‏ کردند چیزی جز بالش بیجانی درون‏ رختخواب نیافتند و گوئی شهربانو نقشه‏ آنان را خوب درک کرده و آن شب را در حریم خود نیارمید-جاسوسان‏ دربار این خبر را به یزدگرد رسانیده‏ فردای آن روز حسد چهل غلام‏وکنیز و ندیم که در توطئه قتل شاهزاده دست‏ داشتید از پای به سقف آویزان شده تا با این تنبیه وجود شهربانو از شر حاسدان‏ محفوظ ماند،و چون ندیمه مخصوص‏ داستان خواب شهربانو و انتظار مدام‏ او را برای بازیافتن ملکوت بر پادشاه‏ ساسانی باز گفت:

یزدگر از این خبر سخت‏ برآشفت و نزول ستاره سلطنت خود را نزدیک دانست و لب بدندان گزید سالی‏ چند سپری شد و اسائه ادب خسرو پرویز پدر یزدگرد نسبت به پیام محمد پیامبر اسلام کار خود را کرد،عمر دومین‏ خلیفه مقتدر اسلامی چنان بر تسلط خطه ساسان ترغیب‏وتشویق شده بود که ساعتی آرام نداشت چند شکست‏ جزئی اعراب از لشکریان ایران عمر را بر آن داشت تا مجهزترین لشکر جنگ‏آور آور عرب ار بسرگردی سعد وقاص به جنگ ایران‏زمین گسیل دارد و کار را یکسره کنند،نبرد قادسیه پیش آمد گوئی از جانب خداوند طوفانی شدید سپاهیان ایران را در هم گرفت و رستم‏ فرخ زاد سردار ایرانی با سازوبرگ‏ طلائی و لشکریان مجللش بخاک‏وخون‏ کشیده شده و فوجی از مسلمانان تازه‏ نفس نفیرکشان به مدائن ریخته و از هرجانب کشتند و تجملات قصر ساسانی‏ را به غنیمت بردند،آنانکه بودند یا فرار کردند و یا کشته شدند و تنها شهربانو دختر یزدگرد بود که بر ایوان قصر خود ایستاده مبهوت هجوم اعراب را نظاره‏ می‏کرد،گوئی این منظره را نیز زمانی‏ دیده و بدان فریادهای تکان دهنده‏ آشناست و همچنان منتظر بود تا ملکوت‏ موعود را پیدا کند،عربی جسور به‏ جایگاه او جسته و با یک حرکت سریع‏ او را بجانب خود کشید و چون نگاهش‏ بصورت و چشم شهربانو دوخته شد گوئی چشمان سیاه و سحرآمیز دختر ساسان او را مسحور و مقهور ساخت‏ برای کسب تکلیف بدنبال شهربانو به نزد سرکرده عرب روان شد و دختر یزدگرد در میان غنائم بی‏شمار مدائن به جزیره‏ العرب به اسارات برده شد اما گوئی‏ شهربانو ملکوت موعود را همچنان دقیقه‏ به دقیقه نزدیکتر میدید،پس از طی‏ طریقی طولانی،شاهزاده ساسانی بامر عمر جزو غنائم به محل تقسیم غنائم گسیل‏ شد پیشوای مسلمانان علی بن ابیطالب چون‏ پیامبر بر کائنات وجود بخواست خدا 2lواقف بود،از بیم اسائه ادب اعراب در اولین وحله سهم غنیمت خود را نسبت‏ به شاهزاده ایرانی به او بخشید و وجود دخترک را از تیررس امیال اعراب که‏ هریک بنحوی جلوه‏گر شده بودند ایمنی‏ بخشید و امر بر آن شد تا شهربانو هرکه‏ را از حاضریت انتخاب می‏کند بعقد او در آید.

شهربانو همچنان نظاره‏کنان از میان صفوف جوانان عرب که هریک‏ خود را بنحوی آراسته تا شایسته انتخاب‏ باشند عبور کرده و مترصد بود تا آنچه‏ را انتظار می‏کشد بیابد-تمام جوانان‏ عرب که در مسجد پیامبر اجتماع کرده‏ بودند یک‏یک از نظر شهربانو گذشته که‏ ناگاه در آنجا که مهراب مسجد قرار داشت در گوشه‏ای شهربانو را نگاه‏ میخکوب شد گوئی ملکوت موعود را در کالبد نوجوانی آراسته که سر بزیر داشت و زیر لب دعائی زمزمه مینمود دریافت اول نگاه شهربانو و بعد دست‏ راستش و عاقبت هیکل شاهزاده ساسانی‏ بجانب نوجوان متمایل شد که ناگاه فریاد «حسین»از حلقوم حاضرین در مسجد بلند شد،شهربانو دریافت که به انتظار که بوده و برای همسری جگرگوشه زهرا دختر پیامبر عالیقدر اسلام را انتخاب‏ نمود،بفرمان عمر خطبه عقد شهربانو و حسین توسط امیر المومنین خوانده شد و از یمن این وصلت مبارک این افتخار بر ایرانیان باقی ماند که سلسله امامان‏ اسلام نسبت ایرانی داشته باشند.

1lبقیه از صفحه 62 میباشد نه کار غیر طبیب است و دلیل طبی بر منع آشامیدن خمر در حال عطش‏ایست که‏ تشنگی احتیاج شدیدی است از برای طبیعت‏ بسوی شئی بارد و طب بالفعل و بالقوه لذا بالفعل فقط که مخدر هم نباشد مانند شراب که‏ گرم‏وخشک است بحسب قوة رفع عطش نمینماید 2lبلکه حرارت و یبوست قلب و کبد را زیادة و تشنگی را بیشتر میکند و ضرر جانی دارد و علاوه‏بر این دلیل اضباء شرب خمر را در پنج وقت که ضررش قطعی است منع کرده‏اند اول درح ال تشنگی بسیار دوم در حال گرسنگی‏ زیاد سوم بعد از تعب و حرکات قوی چهارم‏ در هوای بسیار گرم پنجم در امتلائع معدة ناتمام